

انقراض اقتدار هزار ساله کیانیان در سیستان

یکی از طوایف بومی و خیلی معروف سیستان، همانا طایفه کیانی است که خود را از اعقاب خاندان شاهی کیانیان سی قرن قبل می دانند. در هنگامی که الفنستون مصروف نوشتن کتاب خود در ۱۸۰۹ بود، رئیس نامدار این طایفه ملک بهرام کیانی بود که با چنین نسبی بر خود می بالید و با یک هزار نفر نیروی محلی خود در جلال آباد مرکز آن روزی سیستان سکنی داشت. این شخص دختر خود را به شاهزاده کامران پسر شاه محمود به زنی داد و بعد هم در تمام اقدامات شاه محمود و شاه کامران سدوزانی با پول و قشون کمک شان کرد.^۱

سیستان وطن اصلی کیانیان:

بنابر روایات مذهبی زرتشتیان و داستانهای کهن حماسی سلطنت کیانیان پس از کیخسرو مستقیماً به سیستان تعلق گرفته و اینجا وطن اصلی کیانیان شناخته شده است.

در فصل ۲۱ بندهش فقره ۷ مندرج است که کیانی در جایی است که آنجا منزل خاندان کیانی است و در فصل ۱۳ از کتاب فوق الذکر فقره پنجم تصریح شده که دریای کیانی در سیستان است.^۲

در اوستا نیز سیستان وطن خاندان کیانی شناخته شده چنانکه در کرده نهم فقره ۶۶ زمیادیشث اینطور آمده: « فرکیانی از آن کسی است که شهریاری خود را در آنجایی که رود هیرمند دریاچه کیانی (هامون) را تشکیل می دهد برانگیزد.»^۳

دریشت های اوستا (کتاب مقدس زرتشتیان) در فقره ۱۰۸ آبان یشت آمده که: «کي گشتاسپ بلند همت روبروي آب "فرزادنو" از براي اناهيता (ناهيدي ، ايزد آب) نذر نمود و خواستار شد که بر ارجاسپ توراني و ديگر تورانيان چيره شود.»

در بندهش (یکی از کتب دینی زرتشتی بزبان پهلوی) در فصل ۱۲ فقره پنج آمده که دریاچه «فرزدان» در سیستان است.^۴

همچنان در زند بهمن یشت (فصل ۷ فقره ۲) آمده که: هوشیدر (نخستین موعود زرتشتی) در کنار دریاچه فرزدان متولد خواهد شد. [و بعد علاوه شده] برخی گویند که از کنار زره کیانیسیه، متولد خواهد شد.

در بندهش (فصل ۲۱ فقره ۷) مندرج است که: « کیانی در جایی است که آنجا منزل خاندان کیانی است.» و در فصل ۱۳ فقره پنج بندهش تصریح شده که دریای کیانی در سیستان است.^۵

چنانکه ملاحظه می شود در اینجا صراحتاً سلطنت سلسله کیانی اراده شده و سیستان و یا پیرامون دریاچه هامون وطن اصلی خاندان کیانی معین شده است.

بنابراین تردیدی نیست که کیانیان از جمله قدیمترین باشندگان آریایی استند که در نخستین مرحله مهاجرت آریانیها از شمال به جنوب در حوزه دلتای رود هیرمند (سیستان) متمکن شده اند و در اینجا شالوده مدنیت و سلطنت

^۱ - الفنستون، افغانان، ص ۴۳۶ - ۴۳۷

^۲ - پشتهها، ج ۲، ص ۲۲۱.

^۳ - ایضاد، ص ۲۴۳.

^۴ - ابراهیم پور داود، یشت ها، ۱۳۴۷ تهران ج ۲ ص ۲۹۴.

^۵ - همانجا.

و زندگی شهر نشینی را بنیاد گذاشته اند و از اینجا سراسر افغانستان و ایران را اداره میکرده اند و بخش عمده کتاب شاهنامه، وقف شرح شأن و شوکت سلطنت کیانیان شده است.

بگفته پرسی سایکس، «بنابر شاهنامه، سیستان محل نشو و نما قهرمانانی است که طرفدار سلاطین کیانی و یکی از عوامل مهم جلوس آنها به تخت سلطنت بوده اند. یکی از دلاوران معروف سیستان «رستم» است که پهلوان داستان حماسی فردوسی است و این ایام نیز مثل هزاران سال قبل رشادت و شجاعت وی ضرب المثل می باشد.^۶»

از روایات کهن ملی چون شاهنامه و گرشاسپ نامه و دیگر روایات کتب پهلوی برمی آید، که جمشید دختر پادشاه سیستان را بزنی گرفت. این دختر پسری آورد موسوم به اثرط، از او گرشاسپ بدینا آمد و بعد نریمان، بعد سام و بعد زال که پدر رستم است. سام را پادشاه بالاستحقاق سیستان می نامند که منوچهر شهریار ایران او را فرمانروای سیستان و کابل نمود و تا شمال رود سند در اختیار او قرار داد.

معروف است که سیستان میدان جنگ های کیکسرو و افراسیاب بوده است، بعد بهمن به آنجا لشکرکشی نمود، پس از آن آذر برزین نواده رستم آنجا را بدست آورد.

در دوره اسلامی، تمام و یا قرین به تمام شاهان و امرانی که در سیستان حکومت کرده اند، خود را به خاندان معروف کیانی منسوب کرده و یا از اعقاب صفاریان (کیانی الاصل) دانسته اند. و در یک جمله، تا نیمه قرن نهم میلادی سلطنت یا حکومت سیستان با وقفه ها در دست همین خاندان بوده است.

جواد محمدی خمک سیستانی، نویسنده و شاعر و محقق ارجمند سیستان، در اثری که تحت عنوان «سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خوشیدی» تالیف کرده است، در مقدمه اثر خویش مینویسد: «سرزمین سیستان، از قیام یعقوب لیث تا زمان سلطنت محمدشاه قاجار (نیمه قرن ۱۹ نهم) همواره با استثناهایی اندک زیر فرمان خاندانی بوده که اولاد و احفاد خاندان صفاریان بوده، به ملوک نیمروز یا شاهان سیستان شهرت داشته اند.

محمدی می افزاید که: این توضیح را در اینجا واجب میدانم که در سلسله انساب این ملوک، تا ابوالفضل نصر بن احمد (جلوس ۲۱ق/۴۰۸خ/۱۰۳۰م. در گذشته ۶۵ق/۴۵۱خ/۱۰۷۲م) هیچ انفصال و انقطاعی وجود ندارد، اما میان این ملک و آخرین بازمانده صفاریان نخستین، فاصله زمانی ۲۸ ساله ای (از برافتادن خلف بن احمد در سال ۳۹۳ق، ۳۸۱خ/۱۰۰۲م تا برآمدن ابوالفضل نصر بن احمد ۲۱ق/۴۰۸خ/۱۰۳۰م) وجود دارد که در آن فاصله نامی از صفاریان حکمران برسیستان به چشم نمی خورد. این مساله باعث شده است تا برای کسانی که احتیاط بیشتری میکنند، انتساب ملوک [نیمروز] به صفاریان مورد تردید قرارگیرد.

ملوک نیمروز یا کیانیان سیستان به اندازه ای در تاریخ محلی و ملی و حتی اسلامی سرشناس اند که هرگونه توضیحی در باره آنها از مقوله توضیح و اضحات است. همینقدر و به اختصار اشاره کنیم که ذکر احوال ملوک این خاندان، در تاریخ کهن سیستان و احیاء الملوک ملک شاه حسین کیانی و تاریخ منظوم شجرة الملوک و کتاب سیستان جی. پی. تیت، به تفصیل آمده است.

علاوه بر این، در تواریخ ملی و اسلامی هم، به مناسبت از این خاندان و حکمرانان آن یاد شده که از آنجمله است: تاریخ طبری، تاریخ مسعودی بیهقی، زین الاخبار گردیزی، کامل ابن اثیر، راحة الصدور، طبقات ناصری، مطلع السعدین، جامع التواریخ، تاریخ مبارک غازانی، ظفرنامه شامی، ظفرنامه یزدی، زبدة التواریخ حافظ ابرو، منتخب التواریخ نطنزی، مجمل فصیحی، تاریخ الفی، زبدة التواریخ مستوفی، احسن التواریخ، عالم آرای عباسی، خلاصة السیر، قصص الخاقانی، دستور شهریاران، مرآت واردات، جهانگشای نادری، عالم آرای نادری، تاریخ احمدشاهی، مجمع التواریخ مرعشی، [تاریخ حبیب السیر، روضة الصفا] و غیره.

شعرای بزرگی چون رودکی سمرقندی و بدیع الزمان همدانی و ابونصر فراهی هم شاهانی از این خاندان را در سروده های پارسی و عربی خویش ستوده اند.^۷»

^۶ - پرسی سایکس، ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین نوری ۱۳۳۶، فصل ۳۱

از ظهور یعقوب لیث صفاری (۲۴۷هـ.ق) تا دوران سامانی و غزنوی و از دوره سلجوقی تا دوره مغول و عهد تیموری و پس از آن در عهد صفوی، سیستان بطور کلی در تیول این خاندان قرار داشت. و آخرین مرد مقتدر این خاندان در ربع اول قرن هژدهم در عهد نادر افشار، ملک محمود کیانی بود. او نه تنها سیستان را در اختیار داشت، بلکه هنگام قشون کشی شاه محمود هوتکی به اصفهان و تصرف آن شهر، خراسان را نیز ضمیمه قلمرو خود ساخت و در مشهد بنام خود سکه ضرب کرد و تاجی برسم کیانیان ۳۰ قرن قبل از خود بر سر گذاشت، ولی پنج سال بعد (۱۷۲۷) دولت او بوسیله نادرقلی افشار سقوط کرد و سپس توسط اسماعیل خزیمه به قتل رسید.^۸

بقول سرپرسی سایکس میتوان ملک محمود سیستانی را آخرین مرد مقتدر این سلسله بشمار آورد که در نیمه اول قرن هژدهم میلادی حین لشکر کشی هوتکیان بر اصفهان او نه تنها در سیستان حکم میراند، بلکه مشهد و قسمتی از خراسان را نیز تحت سلطه اش در آورد.^۹

آخرین قیام سیستان بر ضد نادر افشار به رهبری ملوک کیانی (فتح علیخان کیانی و لطفعلی خان کیانی) برادر یا برادرزاده ملک محمود و میکوچک خان سربندی در سال ۱۷۴۶ میلادی به وقوع پیوست که تا دو سال به اشتراک توده های وسیع دهقانان و مخصوصاً کیانیان از ارباب گرفته تا رعیت بطول انجامید.^{۱۰}

در هر حال حکومت سیستان در عهد سلاطین صفوی در دست ملک های کیانی بوده و آنها هم مدعی بودند که نسبت شان به سلاطین کیانی میرسد. برخی از این ملوک در عهد صفوی برای اینکه نشان داده باشند آنها از نژاد و نسب خاندان بزرگ و تاریخی اند، دست به اعمالی میزدند که واقعاً نمونه بوده است. چنانکه در عهد ملک سلطان محمود بن ملک یحیی کیانی (معاصر شاه اسمعیل صفوی) اکثریت مردم از یک نوع بیمه اجتماعی برخوردار بودند و اکثر ملوک و پاداران (سالار دهقانان) و سادات و مشایخ و قضات و نقیبان و سپاهسالاران و غیره از حکومت نان راتبه داشتند: «اعلی سه نان، اوسط دو نان و تا یک نان هر کس وظیفه (استحقاق) داشت، هنگام عروسی و یا ماتم داری مردم از سر کار خاصه (دارایی شخصی) ملک داده میشد و حقوق آنها را که پنج سال از سیستان بجای دیگر رفته و باز آمده بودند، از آرد و روغن گرفته تا لباس سنجش میگردید و برای شان داده میشد».^{۱۱}

نمونه دیگر از این طبقه، ملک نجم الدین بن ملک سلطان محمود کیانی است که در اواخر قرن دهم هجری (اوایل قرن هفدهم م) قافله ده هزار شتری امیر محمد امین مشهدی را با اهل قافله که به عزم عراق از هند حرکت کرده بود و از سیستان می گذشت برای مدت یک ماه در سیستان نزد خود طور مهمانی نگهداشت.^{۱۲}

نادر افشار با وطن و وطنداران ملک محمود کیانی رفتاری بس خشن بعمل آورد. مردم را بسیار کشت و خرابی فراوان انجام داد، با آنها مقاومت و رشادت های مردم سیستان در برابر قشون نادر شاه افشار تا هنوز افسانه وار بر سر زبان مردم آن سامان می گردد. نادر همچنانکه زمانی و لی نعمتش را بقتل آورده بود سرانجام خودش نیز به همان سرنوشت دچار شد.

بعد از قتل نادر افشار در خیوشان خراسان، احمدخان درانی به فکر تاسیس دولت افغانستان افتاد و پس از آنکه در قندهار به پادشاهی افغانستان برگزیده شد، بمنظور توسعه قلمرو افغانی دست به لشکرکشی زد و در اواخر همان سال در رأس نیروهای افغانی رهسپار هندوستان گردید، اما قبل از حرکت به جانب هند به میرپر خوردارخان اچکزانی ماموریت داد تا به سیستان برود و بزرگان و خوانین آنجا را به اطاعت از دولت افغانی دعوت نماید.

^۸ - جواد محمدی سکانی سیستانی، سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۲۵
^۹ - دکتر مهدی بهار، میراث خوار استعمار، ج ۲، ص ۶۴۲، سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۵۶، الفنسنتون، افغانان، ص ۴۳۷

^{۱۰} - تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ج ۲، فصل ۶۹.

^{۱۱} - دولت نادرشاه افشار، تالیف خانم اشرافیان و خانم ارونووا، ص ۶۴ - ۲۱۰

^{۱۲} - الفنسنتون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۴۳۸، مجله آریانا، شماره هشتم، مقاله سیستان صدسال پیش، بقلم نبی کهزاد

^{۱۱} - ملک شاه حسین کیانی، احیاء الملوک در تاریخ سیستان، ص ۹۴

^{۱۲} - همان اثر، ص ۲۲۰ - ۲۲۴

میربرخوردار خان برطبق دستور پادشاه درانی وارد سیستان شد و با تدبیر توانست همبستگی ملک سلیمان کیانی را با دولت احمدشاه درانی جلب کند.

به نظر میربرخوردارخان بهترین کار برای استحکام همبستگی و حمایت ملک سلیمان این بود که دختر او را برای احمدشاه بزنی خواستگاری کند و از این طریق رشته مؤدت قائم نماید. او این کار را کرد و ملک سلیمان کیانی با کمال خوشوقتی این وصلت و خویشاوندی را پذیرفت. از این تاریخ (۱۷۴۷م) بیعد ملک سلیمان با قدم و درهم احمدشاه را یاری میرسانید.^{۱۳}

گولد سمید، بر اساس اسناد و مدارک رسمی و تحقیقات تاریخی در مورد سیستان مینویسد: سلیمان کیانی تحت اوامر احمد شاه درانی سیستان را اداره می کرد مالیات به عمال او می پرداخت و در جنگ ها قشون به کمکش می فرستاد. این شخص دخترش را به احمد شاه درانی بزنی داده بود و از سال ۱۱۶۰ تا ۱۱۸۷ هجری قمری اداره سیستان سپرده باو بود. بعد از مرگ احمد شاه درانی، تیمورشاه درانی حکومت سیستان را به ناصرخان پسر سلیمان خان داد. این شخص از سال ۱۱۸۷ تا ۱۲۰۷ هجری حکومت سیستان را داشت. در دوره اولاده تیمور شاه در زمان شاه محمود بهرام خان کیانی حکومت سیستان را اداره می کرد.

نا امنی ایکه با ورود بلوچها در آغاز قرن ۱۹ به سیستان رونما شده بو، ملک بهرام را واداشت تا روابط خود را با مدعیان سلطنت در افغانستان مستحکم سازد و به یک وصلت قومی متوسل شود. هنگامی که او دختر خود را به همسری شاهزاده کامران در آورد، نوعی رابطه سیاسی بین رهبران افغان و سیستان پدید آمد و شاید به خاطر این رابطه بود که هنگام حمله محمدشاه قاجار به هرات، ملک بهرام همراه با نیروهای سیستانی به پشتی بانی حکمران هرات برخاسته بود. علاوه بر جنگ کافر قلعه (بین تربت حیدریه و گناباد) که میان نیروهای ایران و وزیر فتح خان در ۱۸۱۸م اتفاق افتاد، نیز ملک بهرام خان به مدد وزیر فتح خان شتافته بود.^{۱۴}

زوال کیانیان در سیستان:

تاخت و تاز لشکریان قاجاری به کرمان و مکران در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار و سرکوب بی امان طوایف بلوچ که از طرفداران لطفعلی خان زند بودند، سبب کوچ وسیع طوایف بلوچ نارونی و براهونی و برخی از طوایف دیگر به سیستان شد. با فاصله زمانی اندکی چادر نشینان براهونی و بلوچان نارونی از نواحی مورد تاخت و تاز، وارد سیستان شدند (۱۸۰۰م). البته سنجرائی ها پیش از این دوطایفه در منطقه رودبار و گرمسیر اقامت گزیده بودند. بر اثر مواصلت هایی که میان اینان و طوایف سربندی و شهرکی سیستان انجام یافت، زمینه عناد و دوگانگی اینان با حاکمیت خاندان کیانی در سیستان فراهم گردید، اما صولت و قدرت ملک بهرام خان کیانی مانع از آن گردید که تا دوران حیات وی این عناد و دوگانگی علنی شود.^{۱۵}

بنابر تحقیقاتی که گولد سمید در ۱۸۷۲ در محل به عمل آورده، [در دهه سوم قرن ۱۹] میرخان سربندی و هاشم خان شهرکی و از بلوچها علم خان نارونی و خاتجهان خان سنجرائی در میان سیستان صاحب نام و آوازه ای شده بودند، اینک در غیاب ملک بهرام فرصتی مناسب فراهم آمده بود تا [خوانین فوق الذکر] پسر ملک بهرام، ملک جلال الدین کیانی را از سیستان بیرون کنند و متصرفات وی را در میان خود تقسیم نمایند. این نیت به منصفه عمل کشیده شد و ملک جلال الدین کیانی را از سیستان اخراج کردند، اما بزودی شاهزاده کامران از هرات خود را به سیستان رسانید و شورش را خاموش ساخت و برای اثبات یگانگی، دختر محمدرضاخان (سربندی) را برای فرزند وزیر خود یارمحمدخان الکوزانی عقد بست و ملک جلال الدین را برای بار دوم به حکومت سیستان برقرار ساخت.

^{۱۳} - رئیس الذاکرین، غلامعلی دهبانی، زادسروان سیستان، ص ۱۷۴

^{۱۴} - زاد سروان سیستان، ص ۱۷۷- ۱۷۹، محمود محمود، همان اثر، ج ۳، ص ۷۵۳ بیعد

^{۱۵} - رئیس الذاکرین، زادسروان سیستان، ص ۱۷۸ بیعد

در سال ۱۸۳۷ میلادی (۱۲۵۴ هجری) هرات از جانب محمدشاه قاجار مورد حمله و محاصره شدید قرار گرفت و [هنگامی که ملک بهرام کیانی با نیروهای خود به کمک شاه کامران به هرات رفته بود] در همین فرصت محمدرضاخان پسر میرخان سربندی که جانشین پدرشده بود به اتفاق هاشم خان شهرکی و بلوچهای دیگر، جلال الدین کیانی را برای بار دوم از سیستان اخراج و متصرفات کیانیان را بین خود تقسیم کردند. از این پس دیگر نشد کمکی به خاندان کیانی سیستان برسد و این خاندان بکلی روبه زوال رفت و از قدرت افتاد.^{۱۶}

از مطالعه تاریخ این دوره برمی آید که جلال الدین پسر بهرام خان کیانی، قبل از اخراجش از سیستان، جلال آباد، بنجار و سایر قطعات دیگر را در شمال و مغرب رود هیرمند در اختیار خود داشته، محمدرضاخان سربندی سه کوه، چلنگ و بعضی جایهای دیگر را در طرف مغرب و جنوب غربی مالک بوده، هاشم خان شهرکی دشتک، پولچی (پولکی) و قسمت های دیگر را در مرکز کانال بزرگ دار بوده، بلوچهای نارونی که رئیس شان دوست محمد خان بوده، برج علم خان و قسمت جنوب شرقی را در دست داشته، علیخان یا ابراهیم خان سنجرانی متصرفات او محدود بوده به چخانسور و ساحل مقابل اینها. موقعی که جلال الدین کیانی از سیستان رانده شد، محمدرضاخان جلال آباد و سایر قسمت های شمالی را هم مالک شد و محتمل است همدستان او نیز هر یکی سهمی برده باشند.

پس از تجاوز انگلیس بر افغانستان در ۱۸۳۹م که شیرازه دولت مرکزی در این کشور از هم پاشیده شد، طوایف عمده در سیستان عبارت از سربندیها و شهرکی ها و بلوچهای سنجرانی و نارونی بودند و طایفه کیانی تا (۱۸۴۵م) کاملاً از اقتدار و شهرت افتاده بودند. در حالی که تا سال ۱۸۵۱ میلادی سیستان به هرات وابسته بود و بعد از آن به قندهار پیوسته شد و به امرای افغانستان مالیات و قشون می فرستاد. فقط پس از حمله ایران بر هرات در سال ۱۸۵۷ است که برخی از سران طوایف سیستان در تلاش فرار از مرکز افتادند و حتی برای مدتی بطور مستقل حکمرانی کردند، ولی پس از آنکه ایران بنابر تهدید انگلیس از هرات عقب کشید، توجه خود را به سیستان معطوف نمود و توسط حکمران بیرجند میر علم خان خزیمه عرب برخی از رؤسای محل را چه از راه تطمیع و چه از طریق تخویف متمایل به ایران ساخت. در این هنگام علیخان سربندی یگانه وارث متصرفات محمد رضا خان سربندی بود و امراء دیگر هاشم شهرکی، دوست محمدخان نارونی و ابراهیم خان سنجرانی بعد از برادرش علیخان سنجرانی هر یک نماینده بزرگ خانواده های خود در سیستان بودند. علی خان سربندی بنابر وعده های حکمران بیرجند در پایان سال ۱۸۵۷ به تهران دعوت شد و چند ماه بعد با ازدواج با یک شهزاده خانم قاجاری به سیستان برگشت، ولی پنج ماه بعد توسط برادرزاده خود تاج محمد پسر رضاخان سربندی در قلعه سه کوه به قتل رسید و خود برجای عمویش تکیه زد و متعاقباً بر ابراهیم خان بلوچ که در جهان آباد سکنی داشت، حمله برد و او را از آنجا بیرون کرد. از آن پس ابراهیم خان در قلعه چخانسور مسکن گزید و نفوذ خود را در شرق تا کده و خاشرود بسط داد و در شمال تا لاش و جوین که در تیول صالح محمدخان ساکزی معروف به شاه پسندخان بود، توسعه داد.

گولد سمید در سال ۱۸۷۲ میلادی یادآور میشود که از اولاده کیانیان فقط دو نوه از ملک بهرام کیانی در سیستان باقی مانده اند که یکی در بهرام آباد و دیگری در جلال آباد سکنی دارند. ولی او از این دونفر اسم نمی برد و معلوم می شود که با عروج قبایل بلوچ و سربندیها در سیستان، از اهمیت و اقتدار این طایفه کاسته شده است.^{۱۷} پرسی سایکس که در ۱۸۹۸ میلادی، سیستان را بدقت گردش کرده، در مورد طایفه کیانی میگوید: جلال آباد مرکز طایفه کیانی در میان کنگی واقع است که اهمیتی چندان به آن داده نمی شود. رئیس این طایفه از دست مخالفین خود (ظاهراً حشمت الملک علم) فعلاً از این ناحیه به سرخس رفته و در آنجا زندگی میکند. پس از تحقیق در اطراف اینکه آیا طایفه کیانی نوشته ها و شجره نامه هایی هم از قدیم در دست دارند یا نه؟ معلوم شد که قدیمی ترین منشوری که اینک در دست آنهاست، فرمانی است که از طرف یکی از سلاطین صفوی به عنوان آنها صادر

^{۱۶} - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، ج ۳، حکمیت گولد سمید در سیستان دیده شود
^{۱۷} - محمود محمود، ج ۳، فصل ۴۳

شده است.^{۱۸}

سایکس یاد آور میشود که، ایل نارونی بلوچ در اوایل قرن ۱۹ میلادی در سیستان اقامت گزیدند و با شهرکی ها و سربندها، دوطایفه نیرومند فارسی سیستان ایتلاف نمودند. ایل نارونی (یا نهرونی) خود را از اعقاب عربهای نهروان عراق میدانند و در حدود دو هزار خانوار آنها در سیستان در تحت سرکردگی سعیدخان پسر سردار شریف خان نارونی بسر می برند. شهرکی ها در حدود پنجمد خانوار هستند که آنقدر مهم شمرده نمی شوند، ولی مقتدرترین ایلات سیستان در اواخر قرن ۱۹ ایل سربنده بود که بقول سایکس ، تیمور لنگ آنها راقلع و قمع کرد و معدودی که باقیماند بودند، به بروجرد کوچ داد. نادرافشار عده یی از سربندها را که حدود سه هزار خانوار بودند ، به سیستان فرستاد.^{۱۹}

جی ، پی ، تیت ، یکی از صاحب منصبان نقشه بردار هیئت ماکماهون در سال ۱۹۰۳-۱۹۰۵م، آنجا که از نسل شرقی ایران سخن میگوید، از کیانیان به عنوان وارث شاهان ایران یاد کرده ابراز عقیده میکند که ، کیانیان ویژه گی نسل خود را بعد کافی حفظ کرده اند. مسن ترین وارث خاندان کیانی ، ملک عظیم خان از پدر خویش ملک جلال الدین نقشی زیبا به ارث برده است . در قیافه و شکل و صورت ملک عظیم خان تربیت مخصوص و متوقعی از حسب و نسب قدیمی آشکار است . چشم های غزال مانند که در حلقه های جلی نصب اند و کاسه متناسب سر و ریش قشنگ و کامل و دست ها و بازوهای قوی و یک هیكل متوازن (که اکنون بعلت پیری خمیده است) با هم ، وی را نمونه کامل آن نسل و نژاد میسازد . البته در افراد کم سن و سال تر بخصوص در برادرزادگان عظیم خان خویشاوندان دیگر او آثار تنزل برجسته و آشکاری وجود دارد که اینک ویژه جمعیت بخارا شده است .^{۲۰}

در تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی ، میخوانیم که : در زمان مکماهون در سیستان (۱۹۰۳-۱۹۰۵) کسانی از اعقاب کیانیان در سیستان وجود داشتند که بحال فقر و فلاکت زندگی میکردند و برای تمیز شان از سایر عناصر غریب کلمه «سیستانی» بکار میرفت.^{۲۱}

جی.پی.تیت حین مطالعات بشرشناسی خود در سیستان، با بقایای خاندان کیانی از نزدیک ملاقات نموده در مورد خاندان کیانی میگوید : در حال با مرگ ملک بهرام کیانی ، خاندان کیانی دیگر روبه زوال نهاده و از رونق مانده اند و حتی بقایا و نمایندگان این خاندان نیز در سیستان دیگر از آتیه ای روشن و امیدوار کننده برخوردار نیستند. فخر و غرور به ایشان اجازه نمیدهد که دختران خود را به ازدواج با رؤسای دیگران دیار بدهند. گرچه از سوی دیگر بقدری فقیر و ضعیف اند که دخترانشان قادر به وصلت با خانواده های بزرگ منطقه ای و محلی سرزمینهای مجاور نیستند و به نظر میرسد که احتمالاً مرگ و میرکودکان مونت در میان آنها قابل ملاحظه است.

گل سرسبذ جوانان کیانی پسرجوان ملک عظیم خان بنام حیدرعلی است که هنوز به افیون و دیگر مواد مخدره آلوده نشده و در تحت نفوذ او، اولاد این خاندان سلطنتی جزئیات حقارت آمیز فقر و فلاکت خویش را فراموش کرده اند. گفته میشود، حشمت الملک داماد شریف خان نارونی، حاکم سیستان ، شکایت و تظلم برضد کیانیان را خواه به عنوان یک حریه سیاسی و خواه به علت اغراض شخصی بصورت جدی رسم کرد. تیت میگوید: شایعه ای موجود بود که کیانیان از دادن یکی از دختران خانواده خود به او ابا ورزیده بودند. بنابراین حشمت الملک، ملک گلزار کیانی راچنان تحت فشار گذاشت تا مجبور شد یکی از دختران خود را به عقد کدخدا تاج محمد کول در آورد. چون این مرد

^{۱۸} - سایکس ، ده هزار میل در ایران ، ترجمه حسین سعادت نوری ، چاپ ، ۱۳۳۶ ، ج ۲ ، فصل های ۳۱ و ۳۲ ، نیز تاریخ ایران از همین مولف ، ج ۲ ، ص ۵۲۰

^{۱۹} - پرسی سایکس ، ج ۲ ، ص ۳۹۵

^{۲۰} - تیت ، سیستان ، ج ۲ ، ص ۱۸۶ - ۱۸۷

^{۲۱} - محمود محمود ، ج ۷ ، ص ۱۹۵۳

از تبار غلامان (از طایفه کول) بود، برغرور و غیرت ملک چنان ضربه وارد نمود که بزودی باعث سکتة قلبی و مرگ ملک گلزار شد.^{۲۲}

در باره اینکه ملوک کیانی، برغم گردن کشی های ایلات تابع شان همچنان محترم بوده اند، علاوه بر گزارش کریستی، سندی هم در دست داریم که در آن سران شهرکی، آنگاه که عزم عزیمت به بم را دارند، طبق آیین روابط بزرگان کشوری با دربار، پیش از عزیمت از ملک بهرام خان کیانی کسب اجازت میکنند^{۲۳}، اما سرانجام این احترام در زمان فرزند ملک بهرام خان، یعنی ملک جلال الدین خان، از بین میرود و ملوک به کلی منقرض می شوند^{۲۴}.

علل زوال وافول کیانیان :

مسلم است که هر پدیده اجتماعی یا طبیعی پس از تولد رشد میکند، جوان میشود و بتدریج پیر می گردد و سرانجام رو به زوال و نابودی می نهد و جای خود را به یک پدیده نو خالی میکند. اقتدار کیانیان نیز منحنی یک پدیده اجتماعی، دوران عروج و پراز فراز خود را پیمود تا سرانجام رو به نزول نهاد و از میان رفت. معهداً موارد عمده علل انقراض ملوک کیانی را میتوان چنین برشمرد.

۱- در میان علل متفاوت انقراض این طایفه تاریخی، یکی هم اختلاف مذهبی (شیعه و سنی)، میان ملوک و ملوک زادگان و افراد منسوب به این طایفه است. کیانیان و اکثریت مردم سیستان تا قبل از تسلط صفویان بر ایران، پیروان مذهب تسنن بودند، ظهور صفویه و رسمی شدن مذهب شیعی در ایران، خط فاصل درستی میان اهل تسنن و تشیع کشید و مردم را از هم بدو گروه سنی و شیعه از هم جدا کرد.

۲- رفتار پراز خشونت و تحقیر آمیز حشمت الملک میر علم خان خزیمه، حاکم سیستان بعد از اشغال و تقسیم آن، در عهد محمد شاه قاجار، بسیار چشمگیر و براننده بوده است. تیت، هم از رفتار خشن او یاد کرده مینویسد: «حشمت الملک حاکم اخیر، شکایت و تظلم علیه کیانیان را رسم کرد و خواه به عنوان یک حربه سیاسی و یا به علت اغراض شخصی بصورت شدیدی بر آنها فشار آورد.»^{۲۵} میر علم خان که در آغاز تصرف سیستان میخواست در سیستان برای خود پایگاه مردمی دست و پا کند، و از طریق وصلت های سیاسی مردم سیستان را به اطاعت از دولت ایران وادار کند و از این طریق موقف خود را نزد شاه ایران ارتقا دهد، خواست ابتدا با دختر یکی از ملوک کیانی ازدواج نماید، اما ملک کیانی از دادن دختر خود به میر علم خان ابا ورزید و این امر سبب شد تا میر علم خزیمه نسبت به این خاندان که از هواداران دولت افغانستان بودند، کینه بدل گیرد و از هر امکان و زمینه یی علیه این خاندان سوء استفاده کند. این حاکم مستبد و متجاوز، ملک گلزار خان پسر ملک جلال الدین کیانی را مجبور ساخت تا علیرغم آرزوی قلبی، دخترش را به ازدواج تاج محمد کول (از تبار غلامان زادگان) در آورد، گلزار خان از غم این ننگ دق مرگ شد و بزودی دچار سکتة قلبی گردید و با زندگی وداع کرد.

امیر علم خان خزیمه فشار بر افراد با اعتبار این خاندان و خاندان شهرکی سیستان را افزایش داد و در نتیجه آنهایی که تحمل توهین ها و تحقیرهای وارده از سوی حشمت الملک علم را نداشتند، مجبور به ترک سیستان شدند. ولی سران دیگر سیستان از روش مستبدانه امیر علم خان برجان خود ترسیدند و در ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۹۰ قمری) علیه امیر علم خان دست به قیام زدند و از وی خواستند که سیستان را ترک بگوید. این سران شورشی عبارت بودند از: ابراهیم خان سنجرانی، سلطان احمد خان ساکزی از لاش و جوین، شریف خان نارونی، سردار کمال خان سنجرانی و سردار امام خان از رودبار و سرفراز خان بلوچ و ملک عباس خان کیانی. البته

^{۲۲} جی، پی، تیت، سیستان، ج ۱، ص ۱۸۳

^{۲۳} - جواد محمدی سکانی (بحواله مجموعه اسناد تاریخی سیستان)، ص ۷۲، سند شماره ۲۸

^{۲۴} - جواد محمدی سکانی، سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۳۶ - ۴۰، قابل یاد در آرواست که همسر جلال الدین کیانی

خواهر سردار ابراهیم خان سنجرانی بوده است. (همین اثر، ص ۲۵۱)

^{۲۵} جی، پی، تیت، سیستان، ج ۱، ص ۱۸۳

نیروهای نظامی ایران فوراً به کمک او رسیدند و غایله را خاموش کردند و با توجه خواهش شورشیان، امیر علم خان از سیستان عزل و عوضش شخص دیگری بنام صمصام‌الملک تعیین گردید، اما از آنجایی که امیر علم خان آدم زرنگ و هوشیاری بود، بزودی اولیای امور ایران را قانع کرد و در سال ۱۸۷۴ میلادی دوباره به حیث حاکم به سیستان بازگردید.^{۲۶}

امیر عام خان خزیمه این بار دست دوستی و خویشاوندی بسوی سردار ابراهیم خان پسر سردارجان خان سنجرانی بلوچ دراز نمود و دختر او را برای خود و دختر سردار احمدخان ساکزی (رئیس لاش و جوین) را برای پسرش محمد اسماعیل و دختر سردار شریف خان نارونی را برای پسر ارشدش علی اکبرخان (حشمت‌الملک دوم) به زنی گرفت^{۲۷}، و دختر سردار پردلخان سربندی را برای نواسه خود محمدرضاخان پسر علی اکبرخان عقد بست^{۲۸} و بدین سان پایه های حکومتش را در سیستان استحکام بخشید.

۳- جواد محمدی خُکم سیستانی عوامل زیادی را برای انقراض کیانی ها برمی شمارد، و یکی از آن موارد مهاجرت کیانیان از سیستان به هند و بلوچستان و سرخس و تون و تربت حیدریه و هرات و نقاط دیگر است. محمدی خُکم سیستانی مینویسد: «مهاجرت بیش از اندازه افراد این خاندان از سیستان به جاهای دیگر، از جمله به هندوستان است. (گفتنی درباره این مهاجرتها اینکه بیشتر کیانی ها هجرت کرده از سیستان، سرانجام پیوند خویش را با کیانی های سیستان عملاً از دست داده اند. نمونه در این باره ملک زاده های بلوچستان و به ویژه ملک زاده های منطقه «جالی» در سراوان اند که با تکیه بر هویت بلوچی خویش، نسبت به سیستان و هویت سیستانی گرایش ندارند هیچ، که تا اندازه ای نمیخواهند که این هویت را داشته باشند. این ملک زاده ها از جهت مذهبی به کلی سنی مذهب اند.) «... به باور من بقایای کیانی های بلوچستان از همان آغاز در تسنن خویش پای فشرده اند، نه اینکه چون برخی از قبایل، پس از افول صفویه مذهب عوض کرده باشند. به همین دلیل هم هست که امروزه آنچه که از کیانیان در سیستان باقی مانده اند همان فرزندان ملوک کیانی اند و لا غرو تمامی شیعه مذهبند.»^{۲۹}

محمدی خُکم سیستانی می افزاید: «به باور من یکی از عوامل عمده تفرقه و انشعاب بین کیانی ها، گرایش ملوک شان به تشیع و سنی شدن بدنه کیانیها بوده است. و اینکه اینک ملک زاده ها در بلوچستان کلاً سنی اند، مسأله ای است که برمیگردد به همان آغاز شیعه شدن ملوک. نه اینکه بعدها عده ای از کیانیها از تشیع برگشته باشند. شاید بر اثر این اختلاف ها است که سرانجام کیانی ها چنان باهم بیگانه می شوند که نوشیروانیها (احتمالاً شیروانی ها یاد شده در نژادنامه افغان) بلوچ شده، در زمان ملک بهرام خان (حسن احمدی، جغرافیای تاریخی، ص ۲۰) به رغم همجواری باوی، هیچ ارتباطی با او ندارند و بعد ها می بینیم که در یورش آزادخان خارانی به قاین (حسن احمدی، همان اثر، ص ۲۷۱) هیچ اشاره ای به ارتباطش با کیانی های سیستان نمیشود و به یاد داشته باشیم که هم اکنون فرزندان آزادخان، درخاران بلوچستان پاکستان بلوچ اند.»^{۳۰}

آقای جواد محمدی خُکم سیستانی، تاریخ مهاجرت گسترده کیانیان را به زمان سلطنت شاه تهماسب اول صفوی در ایران به عقب برده مینویسد که، بر اثر کم لطفی ایکه شاه صفوی نسبت به ملک سلطان محمود پیدا میکند و ملک سلطان محمود نزد خویشاوند مادری خود، همایون گورکانی رفته، لاهور به عنوان تیول به او پیشنهاد میشود. (احیاء الملوک، ص ۱۵۴-۱۵۸) امروز کیانیها در پنجاب پاکستان جمعیت انبوهی را تشکیل میدهند و بقایای شان هنوز هم در بلوچستان هم با نام کیانی، ملکی و ملک زاده ها معروفند. (سایکس ده هزارمیل در ایران، ص ۲۳۰) و باز این عده به غیر از ابواب جمعی آزادخان خارانی (نک: نژادنامه افغان) و فرزندان اویند، که تا کنون در بلوچستان پاکستان بود و باش دارند. همچنین غیر از کیانی های اند که نژادنامه افغان حضور شان را در اطراف هرات

^{۲۶} - جواد محمدی سکانی، سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۲۶۷

^{۲۷} - جواد محمدی سکانی، سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۲۷۳

^{۲۸} - جواد محمدی سکانی، سیستان و رویداد ۱۹ بهمن ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۲۳۴

^{۲۹} - جواد محمدی سکانی، همان اثر، ص ۳۰

^{۳۰} - جواد محمدی سکانی، همان اثر، ص ۱۴۶

وقته‌ها [در عهد امیر عبدالرحمن خان] ۷۲۰ خانوار ذکر کرده است. از کیانی های همراه ملک محمود سیستانی هم، امروز چند صد خانوار، با همین نام کیانی، در محولات تربت حیدریه موجود اند که هنوز هم کم و بیش با سیستانی ها در ارتباط اند. همچنان که کیانی های سرخس.^{۳۱}

در نیمه اول قرن بیستم، آخرین مردنامدار خاندان کیانی، خان ملک کیانی از نوادگان ملک محمود سیستانی بود که از شهرت و اعتبار فراوان در سیستان برخوردار بوده است.

خانملک ، آخرین بازمانده کیانیان :

در کتاب زاد سروان سیستان در باره این مرد نامدار کیانی میخوانیم که : « ملک محمدعلی خان مشهور به خان ملک پسر ملک خان ابن ملک محمدخان این ملک رستم این ملک شاه محمود سیستانی (شاه خراسان) بود. مادر وی بی بی دوران دختر ملک علی اکبر ابن... ابن ملک بهرام خان بود.

ملک محمدخان یعنی پدر بزرگ خان ملک در منطقه برج محمدخان سکونت داشت و ارگ وی به نام خود او جایگاه زندگی او بود. ملک محمدخان علیرغم آنکه خویشان را به جهت شخصیت بارز جد خویش یعنی ملک محمود سیستانی مستحق برتری و شاید شایسته حکومت می دید، به سبب آشفتگی محیط و از هم پاشیدگی قدرت کیانیان ناگزیر گردید تا به مالکیت برج محمدخان قناعت کند. نا بسامانی وضع آب و یا تغییر مسیر شاخه ای از هیرمند که اراضی ویرا مشروب میکرد، به ویرانی املاک او انجامید و ملک خان پسرش ناگزیر گردید تا به "ده خانم" کشاده شود و این قریه را با سیصد سهم زمین مزروعی آن به تصرف خویش در آورد. طغیان رود هیرمند و همچنان خشک سالی های پی در پی سیستان هم‌آهنگ با نفوذ خاندان علم (حشمت الملک) در این منطقه دوران نوجوانی تلخی را برای ملک محمدعلی خان یا خان ملک پدید آورد.

بدون تردید در میان معاصرین خان ملک در سیستان، مردان بزرگ و سرکردگان و ریش سفیدان زبده و صاحب مال و نام کم نبوده اند. خاطره بسیاری از این مردان بزرگ و پاک سرشت حد اقل در ذهن وابستگان شان و در میان طوایف باقی مانده است . اما هنگامی که از اینان سخن بمیان می آید خان ملک از نام و شخصیت استثنائی برخوردار است. جمیع بزرگان و آگاهان و معمرین خودی و بیگانه سیستانی تبار از خان ملک به افتخار یاد میکنند. بگونه نمونه نظریکی از مخالفان وی در اینجا بازتاب داده میشود تا به عظمت و پایگاه شخصیت وی پی برده شود.

دشمن درباره خان ملک چه میگوید؟

آقای رئیس الذاکرین که زندگی نامه خان ملک را تشریح کرده میگوید: آنچه مسجل است، دشمنی آشتی ناپذیر بین خان ملک و غلام حسین بارانی بود. هنگامی که از حمید بارانی پسر غلام حسین بارانی در باره زندگی خان ملک مطالبی درخواست نمودم، بدریافت نامه ای موفق شدم که الحق به عظمت وجودی خان ملک و علو همت حمید بارانی اعتقادی محکم یافتم، اینک قسمتی از مضمون این نامه را عیناً به عنوان سند افتخاری از اصالت های قومی سیستان تقدیم می دارم :

« هرچه در مورد سخاوت ، شجاعت و پاکی خان ملک بنویسم ، کم است . او همه روزه به استثنای اندرونی سیصد نفر مرد را با برنج و گوشت تغذیه میکرد و همیشه با جمع مردم ناهار می خورده است . شبها در اندرون غذا میخورد و بیشتر اوقات غذای شبانه او جگر مرغ بود. در پاکي آنچنان بود که با وسعت منطقه به زن و دختر مردم بابا خطاب میکرد و چشمی پاک داشت و اقوامش را نیز تحت کنترل قرار میداد و با کوچکترین خطا به آنان مثل سایر خطاکاران رفتار می شد و برای تنبیه آنان زندان داشت و باکنده و زنجیر دست و پای شان را می بست و دستور می داد تا شلاق زنند. در شجاعت در زابل منحصر به فرد بود، به خصوص در ماجرای جنگ مارونگی شجاعت او آشکار شد. امور کشاورزی خان ملک را از خیرآباد تا کیاباد قریان بارانی اداره میکرد و امور خزانه و

^{۳۱}- همان اثر، ص ۱۴۶

انبیاها را شاهدوست بارانی . امور باغات را کربلانی علی و نوکران بسیار بود که به هنگام آمدن بشهر با صد سوار وارد شهر و بالعکس وارد جلال آباد می شد. رمه گوسفند و گله گاو خان ملک قابل شمارش نبود، تنها هفتصد اسپ رهوار در جلال آباد و ده خاتم داشت . آشپزخانه وی بزرگ ترین و جالب ترین بود و سر پرست آشپزخانه حاج عباس خرسند بود و عده زیادی آشپز شب و روز زیر دست او انجام وظیفه میکردند. هریک از همسران او با تقبل مخارج آنها راعروس میکرد و کلفت جدید وارد ارگ می نمود. به راستی که او بسیار بسیار باشرف زندگی کرد. برای زیر دستان و رعایا به گونه پدری مهربان بود.

در سال ۱۳۱۸ شمسی بین خان ملک و غلام حسین بارانی که مثل فرزند او بود اختلاف می افتد که متاسفانه پانزده سال طول میکشد و طرفین هستی و امکانات خود را در این راه از بین میبرند. غلام حسین بارانی که پسر قربان بود ادعای قریه خاتم را می نماید و اراضی این قریه را بین چهار صد نفر از افراد طایفه بارانی و طوایف دیگر تقسیم میکند و از اینجا مبارزه بین آن دو آغاز میشود. در این مدت تمام ثروت قربان و شاهدوست در این راه خرج می شود تا غلام حسین بارانی پس از زندانهای مکرر که جمعاً هفت سال و سه ماه طول میکشد، پیروز شده زمین ها را در اختیار می گیرد.

از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی جنگ های زیاد بین رعایا و سواران خان ملک با طایفه بارانی اتفاق می افتد که بدون تلفات نبوده است . این کینه و عداوت ادامه داشت تا در سال ۱۳۳۲ خان ملک در حالی فوت کرد که از عظمت و قدرت و ثروتش اثری نبود. یک سال بعد شاهدوست در همان شبی که خان درگذشته بود، دیده از جهان فروبست و یک سال بعد از مرگ شاهدوست باز به همان شب غلام حسین بارانی کشته شد و در نتیجه کوچکترین بهره ای از این همه تلاش ها و مرارت نبرد و علت آن هم روح بزرگ خان بود که خداوند عدالت را اجرا کرد. برادر من قلم من قاصر است که محسنات خان ملک را بنویسم ، به همین بسنده میکنم که همه چیز که یک انسان باید داشته باشد، او در حد کمال داشته است و شما می توانید کتابها از عظمت روحی و فکری او بنویسید. ضمناً انقراض کیانیان برای بار دوم در این زمان شروع می شود و با مرگ خان ملک همه چیز مرد...»^{۳۲}



ارگ جلال آباد محل سکونت خان ملک کیانی

شاعر معاصر سیستان، آقای رضا آرمین (سهی سیستانی) در رثای این شخصیت کیانی شعری سروده که چند بیت آن اینجا می آید:

۳۲- زادسروان سیستان ، ص ۱۹۴ - ۱۹۶

برمزارخان ملک کیانی

خفته در داخل جلال آباد مرد بیدار سیستان دیدم
در دل ارگ دیرسال کهن گور آزاده جهان دیدم
گورمردی که بی نشانان را داد از مردمی نشان دیدم
زان همای سعادت ایام مشت خاکی و استخوان دیدم
جلوه گر از دل غبار زمان
شرف و شوکت کیان دیدم^{۳۳}

^{۳۳} - غلام علی دهبانی، زادسروان سیستان، ص ۱۹۷، شعر از رضا آرمین (سهی سیستانی)